وقسکین فرمود نافع نبود و کوچ کردند و مرتضی این دو بیت فرمود و در حال معاویه با لشکر آمده بود
و در انجا نزول کردند و مرتضی رضی الله عنه ملول شد و مالک اشتر و اشعث بن قیس سوار شدند
و جنگی عظیم واقع شد و لشکر معاویه را از انجا براندند و اشعث با مرتضی گفت ارضیت یا امیر
المومنین فرمود نعم پس رو با شتر و اشعث کرد و فرمود انما کما قال الشاعر شعر وان لنا نجیا
اذا الحرب شمرت بدیهة الاقدام قبل التوقف حکایت مقابل قبایل عرب در صفین و غلبه کردن
ارباب حق و اصحاب یقین لنا الرایة السوداء تخفق ظلها اذا قیل قدمها حصین تقدما فیوردها
فی الصف حتی یزیرها حیاض المنایا تقطر الموت والدما تراه اذا کان یوم کریهة ابی فیه
الا عزة و تکرما و احمل صبرا حین تدعی الی الوغا اذا کان اصوات الرجال تغمغما خفق و
خفقان جنبیدن علم از اول و حصین بضم حا و بفتح صاد ابو ساسان پسر منذر از قبیله ربیعه
و تقدم در پیش شدن و صف رسته و ازارت بزیارت بردن و قطر چکانیدن از اول
و احملت الصنیعة ای فعلتها جمیلا و تغمغم سخن ناهویدا گفتن مصراع مر مارست علم سیاه
که می جنبد سایه آن چون گفته شود که پیش دار آنرا ای حصین پیش آید پس در آرد آنرا در صف تا برد
بر داند آنرا به حوضهای مرگ که چکاند مرگ را و خون را بینی او را چون باشد روز جنگ که منع کند
و در خود دیگر غلبه را و بزرگی را و نیکو کند صبر را آنهنگام که خوانده شود بکارزار چون باشد آوازها
مردان که بسته شود پست هر کس که با آیین شجاعت علم است در معرکه روز جنگ ثابت قدم است از هستی و
نیستی مکن اندیشه در مذهب ما وجود و اشیا عدم است وقد صبرت عک و لخم و حمیر لمذحج حتی اوردوا
تمند نادما و نادت جذام یا لمذحج ویلکم جزی الله شرا اینا کان اظلما اما تتقون الله فی حرماتنا و ما قرّ
الرحمن منا و عظما جزی الله قوما قاتلوا فی لقائهم لدی الموت قدما ما اعز و اکرما ربیعة اعنی
انهم اهل نجدة و بأس اذا لاقوا خمیسا عرمرما عک بن عدنان اخو معد و هو الیوم فی الیمن و
واللخم الی المعجمة حی من الیمن و منهم کانت ملوک العرب فی الجاهلیة و هم ال عمرو بن عدی بن مضر
و تندم پشیمانی نمودن و جذام بضم الجیم قبیلة من الیمن تنزل بجبال حسمی و تزعم انهم من
معد و لام مفتوح در لمذحج برای استغاثه و حرمة الرجل اهله و یقال قدما کان کذا و کذا و هو اسم
من القدم جبل سا من اسماء الزمان و غایت قصد کردن از تانی و عرمرم لشکر بسیار مصراع ما

بحقیقت صبر کردند قبیله عک و قبیله لخم و قبیله حمیر مر قبیله مذحج را تا بمیرانند که نشنید قبیله
مذحج ایشان از ایشان نمودن و ندا کردند قبیله جذام که ای قبیله مذحج وای مر شما را جزا دهاد
خداوند که هر کدام را از ما که باشد ستمکارتر آیا نمی پرهیزید از خدا در زنان ما و آنچه نزدیک ساخت
بخشانیده است از ما و بزرگ داشته است جزا دهاد خدا قومی را که کشش کردند در کارزار ایشان نزد مرگ
در زمان قدیم چه غالب اند و چه بزرگ اند قبیله ربیعه را قصد میکنم ازین سخن بدرستی که ایشان
اهل شجاعت و سختی اند چون به بینند لشکر بسیار شعر چون لشکر من همه هستند بضرب افروخته اند
هر نفس آتش حرب گاهی که بقصد دشمنان تیغ کشند خورشید صفت روند از شرق بغرب
حکایت مرتضی رضی الله عنه روزی در صفین علم سیاه بحصین بن منذر داد و او را با پانصد
مرد از پهلوانان ربیعه و صد مرد از دلیران مذحج بحرب فرستاده و حصین قصد سراپرده معاویه کرد
و معاویه جمعی از قبایل عک و لخم و حمیر را معارض ایشان ساخت و حرب عظیم واقع شد حصین
و اصحاب او غالب شده بسراپرده معاویه رسیدند و شخصی از قبیله جذام گفت و یحکم یا اهل الکوفه
اما تتقون الله فی الحرم و نحن بنو اعمامکم فاقصروا و امنع الیوم غدا و مرتضی علیه السلام در آن وقت
این ابیات فرمود شعر اذ قنا ابن هند طعننا و ضرابنا باسیافنا حتی تولی و احجما و ولی ابناه
زبرقان ابن ظالم و ذا الکلاع یدعو اکریبا و انعما و عمرا و نعمانا و بسرا و مالکا و حوشب و الوالی
الغاوی اظلما و کدر بن نبهان و ابی محرق و حرنا و قیسا و عبیدا و سلما زبرقان بضم
زا معجمه مکسوره و برای مهمله مکسوره و ذو الکلاع بفتح کاف و لام و او از قبیله حمیر بود از ملوک
یمن و در صفین کشته شد فقال الشاعر شعر فان یک اهل الشام اودی بهاشم و اودوا
بالبولنا شکلا فهذا عبید الله والمرء حوشب و ذو الکلاع اضحوا برابیة قتلی و کریب
کرب پسر صباح بن ذی ترن حمیری و او روزی در صفین بمیدان آمد و مبارز جست و مرتفع
بن صباح خولانی پیش رفت و مقتول شد پس شرحبیل بن طارق بکری پیش رفت و مقتول شد
پس حارث بن الجلاج حکمی پس عباد بن مسروق همدانی و همه کشته شدند پس مرتضی رضی الله
عنه پیش رفت او را بکشت و انعام نعمت دادن و عمرو بن عاص و نعمان بضم نون پسر بشیر
قیسی و بشیر پسر ارطاة فهری و مالک پسر مسهر قضاعی و او در صفین بدست حجر بن عدی

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)